

به نام خدا

«هم‌هویت شدگی»

یکی از محوری‌ترین آموزه‌های مولانا که در جای جای مثنوی مورد تأکید قرار گرفته است پرهیز دادن مخاطب از هم‌هویت شدگی است؛ همچنین در تمامی برنامه‌های گنج حضور خصوصاً بخش‌های آغازین برنامه توجه ویژه جناب شهبازی به موضوع هم‌هویت شدن اختصاص دارد. به همین دلیل شاید اغراق‌آمیز نباشد که بگوییم اصلی‌ترین و بنیادی‌ترین مشکل انسان هم‌هویت شدن او با اقلام این جهانی است.

و شاید از همین منظر است که مولانا بلافاصله پس از ابیات آغازین مثنوی در اولین قصه داستان هم‌هویت شدن پادشاه با کنیزک را مطرح می‌کند و در دل همین داستان نیز رنج و بیماری کنیزک را ناشی از همانش با مرد زرگر دانسته و تأکید می‌کند که درمان این بیماری با داروهای متداول این جهانی امکان‌پذیر نیست:

گفت هر دارو که ایشان کرده‌اند
آن عمارت نیست ویران کرده‌اند
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۰۴

پی‌خبر بودند از جالِ درون
استغیذالله مما یفترون
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۰۵

پس از همانش با اقلام این جهانی دو کیفیت مخرب بلافاصله بر ما عارض می‌شود؛ اول اینکه می‌باید از پشت عینک این اقلام به وضعیت‌ها نگاه کنیم و دوم اینکه دچار فکرهای من‌دار پی‌درپی می‌گردیم، در نتیجه اولاً نمی‌توانیم چیزها را آن‌گونه که هستند ببینیم و همچنین برای دراز مدت نمی‌توانیم ذهن را خاموش نگاه داریم.

اصولاً در مواجهه با پدیده هم‌هویت شدگی ما چند حالت را می‌توانیم متصور شویم.

۱- یا هم‌هویت شده‌ایم و از آن آگاهی نداریم.

۲- یا در حال حاضر با چیزی بیرونی هم‌هویت هستیم و نمی‌خواهیم کاری برای آن انجام دهیم.

۳- هم‌هویت شده‌ایم و شناسایی کرده‌ایم و می‌خواهیم آن را بیندازیم.

۴- یا یک پدیده بیرونی ما را به سوی خود فرا خوانده و ما در معرض کشش و جذب آن قرار داریم.

۵- یا هم‌هویت شدگی جدید هنوز ما را درگیر خودش نکرده اما خطر مواجهه با آن هر لحظه ما را تهدید می‌کند.

از همین جهت بسیار ضروری است که ما ابیات کلیدی مولانا در خصوص پرهیز از هم‌هویت شدن را جمع‌آوری کنیم و پیوسته آن‌ها را مورد مطالعه و تکرار قرار دهیم.

بدیهی است در هر مرحله از همانیدگی که باشیم تکرار این ابیات آگاهی و بیداری در ما ایجاد می‌کند که از این پس به سادگی با چیز جدیدی هم‌هویت نشویم و عزمی در ما ایجاد می‌کند که همانیدگی‌های قدیمی را نیز بیندازیم.

مولانا در ابیات متعدد، آثار و تبعات وخیم هم‌هویت شدگی را به اشکال و تمثیل‌های مختلف به ما گوشزد می‌کند تا به عاقبت آن واقف باشیم؛ به‌عنوان مثال در جایی هم‌هویت شدگی را به شکوفه گل و درد ناشی از آن را به خار تشبیه می‌کند:

از جهان دو بانگ می‌آید به ضد
تا کدامین را تو باشی مستعد
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۶۲۲

آن یکی بانگش، نُشور اتقیا
و آن یکی بانگش، فریب اشقیا
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۶۲۳

من شکوفه خرم ای خوش گرم دار
گل بریزد من بمانم شاخ خار
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۶۲۴

بانگ اشکوفه‌اش که اینک گل فروش
بانگ خار او که سوی ما مکوش
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۶۲۵

می‌فرماید از جهان هم‌هویت شدگی‌ها دو بانگ متضاد به‌سوی ما می‌آید، حال باید دید ما استعداد شنیدن کدام یک از این دو پیام را داریم.

یکی از این بانگ‌ها زنده‌کننده و بیدارکننده کسانی‌ست که سعی می‌کنند از همانش با چیزهای گذرا پرهیز کنند و آن‌ها را از عاقبت
همانیدگی آگاه می‌کند.
بانگ دیگر دعوت‌کننده اشخاصی‌ست که بدون حزم و پرهیز به‌سوی هم‌هویت شدگی‌ها می‌روند و از عاقبت این کار اندیشه نمی‌کنند.

بانگ اول می‌گوید بیا از من بهره‌مند شو و لذت ببر، بانگ دوم هشدار می‌دهد به درد و رنج پایان این کار آگاه شو و پرهیز کن. در جای
دیگر هم‌هویت شدگی با آفلین را به مستی، و درد ناشی از آن را به خماری پس از آن تشبیه کرده است:

همچنین هر شهوتی اندر جهان
خواه مال و، خواه جاه و، خواه نان
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۵۷

هر یکی زینها ترا مستی کند
چون نیابی آن، خمارت می‌زند
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۵۸

این خمار غم دلیل آن شده‌ست
که بدان مفقود مستی‌ات بده‌ست
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۵۹

جز به اندازه ضرورت زین مگیر
تا نگردد غالب و بر تو امیر
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۶۰

در جای دیگر لذت ناشی از همانیدگی را به دانه و رنج پس از آن را به دام همانند می‌کند:

چون بخورد آن گندم اندر فح بماند
چند او یاسین و الانعام خواند
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۳۳

همچنین در جای دیگر جاذبه‌ای که هم‌هویت‌شدگی‌ها از دور دارند را به آب و سرخوردگی پس از آن را به سراب مانند کرده است.

همچنان جمله نعیم این جهان
بس خوش است از دور پیش از امتحان
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۱۶

می‌نماید در نظر از دور آب
چون روی نزدیک، آن باشد سراب
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۱۷

از آن‌جایی که مولانا به رنج و سختی انداختن همانیدگی‌ها به‌خوبی آگاهی داشته از همین رو به ما نهیب می‌زند که تمام قوای خود را در
پیش از همانیده شدن به‌کار گیریم تا در دام یک همانیدگی جدید نیفتیم:

آن زمان که حرص جنبید و هوس
آن زمان می‌گو که ای فریادرس
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۳۵

آن زمان که دیو می‌شد راهزن
آن زمان بایست یاسین خواندن
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۴۰

و یا بیت معروف زیر که ناظر بر مرحلهٔ پیش از هم‌هویت شدن است:

هر چه از وی شاد گردی در جهان
از فراقی او بیندیش آن زمان

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۹۷

می‌فرماید بهمحض مواجهه با پدیده‌ای که تو را به خود فرامی‌خواند و از آن احساس شادی کاذب می‌کنی در همان زمان بیندیش که این پدیده روزی از تو جدا خواهد شد و تو درد خواهی کشید؛ همان‌طور که دیگران درد ناشی از جدا شدن از همین اقلام را در دور و بر ما تجربه کرده و می‌کنند:

ز آنچه گشتی شاد، بس کس شاد شد
آخر از وی جست و همچون باد شد

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۹۸

از تو هم بجهد تو دل بر وی منه
پیش از آن کو بجهد از وی، تو بجه

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۹۹

در نهایت مولانا این نکتهٔ مهم را متذکر می‌گردد که اگر از دام یک همانندگی خلاص شدیم به‌هیچ‌عنوان بار دیگر در اطراف آن دانه‌ها نچرخیم:

چون رهیدی، شکر آن باشد که هیچ
سوی آن دانه نداری پیچ پیچ

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۸۸۰

با تشکر و احترام :
فرهنگ از رشت